

# گفت و گو با نیکي جيواني

## تنها چیزی که در دست ماست فرصت محدودمان است



این جا در دانشگاه ویرجینیا که یکی از پیشرفته ترین مراکز کامپیوتری دنیاست، من هنوز به عنوان یک نویسنده وجود دارم و مانعی عظیم در برابر پیشرفت دیوانه وار تمدن هستم. صادقانه بگویم، به نظر من هیچ چیز نمی تواند جای کتاب را بگیرد. می دانم که کامپیوتریست ها در صد دند کتابهای کامپیوتری BOOKS را روز به روز بیشتر شبیه صفحات کاغذی در آورند و باید از خودشان پرسید چطور می توانند چنین شباهتی را ایجاد کنند. گاه از خودم می پرسم حالا که اصرار دارند آن را شبیه کتاب بسازند، چرا به فکر تولید خود کتاب نیستند؟ هیچ چیز نمی تواند جایگزین دراز کشیدن در بستر و خواندن یک کتاب شود.

جواب می دهند: «در حال حاضر هیچ چیز». نه من این را قبول ندارم. شخص باید اول نیاز به نوشتن را احساس کند.

کار من تفاوت چندانی نسبت به اول نداشته است. مردم گاه دنبال تغییرات بزرگ و اساسی اند.

من نمی توانم به این دسته از مخاطبین ام اعتماد کنم. گفتنی ها گفته شده. ما فقط باید سعی کنیم برداشت و تجربه خودمان را بگویم و آن ها را با مخاطبین مان در میان بگذاریم. من این سعادت را داشته ام که مخاطبین ثابتی داشته باشم بی آن که به مرور زمان آن ها را از دست بدهم و یا بر تعداد آن ها بیفزایم. کسانی که در دهه شصت مرا کشف کرده اند هنوز آثار مرا می خوانند. این در واقع «ثبات» است که در حال تغییر و دگرگونی ست و نشان دهنده رشد و بلندگی. پس من متوقف نشده ام. البته من خدا نیستم، چنین هوسی هم در سر ندارم.

هرگز نخواسته ام به مردم بگویم چه کنند و چه نکنند و چگونه ببندیشند؛ زیرا من نه رهبر سیاسی هستم و نه رهبر مذهبی. فقط شاعرم، شاعری نظاره گر جهان. مردم می دانند که می توانند نوه هایشان را در شب های شعر خوانی من همراه خود بیاورند و من می توانم شعرهایی از کتاب «جن در شیشه» برایشان بخوانم یا از کتاب «خورشید، خاموش خاموش است». آن ها می توانند گوش بدهند و به نوه هایشان بگویند: «من هم سی سال پیش این شعر ها را شنیده ام»

به نظر شما دنیای کامپیوتر و اینترنت، عالم کتاب و کتابت را متزوی و متروک نخواهد کرد؟

این جا در دانشگاه ویرجینیا که یکی از پیشرفته ترین مراکز کامپیوتری دنیاست، من هنوز به عنوان یک نویسنده وجود دارم و مانعی عظیم در برابر پیشرفت دیوانه وار تمدن هستم. صادقانه بگویم، به نظر من هیچ چیز نمی تواند جای کتاب را بگیرد. می دانم که کامپیوتریست ها در صد دند کتابهای کامپیوتری BOOKS - را روز به روز بیشتر شبیه صفحات کاغذی در آورند و باید از خودشان پرسید چطور می توانند چنین شباهتی را ایجاد کنند.

گاه از خودم می پرسم حالا که اصرار دارند آن را شبیه کتاب بسازند، چرا به فکر تولید خود کتاب نیستند؟ هیچ چیز نمی تواند جایگزین دراز کشیدن در بستر و خواندن یک کتاب شود.

من دشمن دنیای الکترونیکی نیستم، اما معتقدم هیچ یک از تلاش های متخصصین برای ساختن چیزهایی که سریع تر و بهتر عمل می کند، موجب صرفه جویی در وقت نمی شود مگر چیزهایی مثل ماشین ظرفشویی و جارو برقی.

چه توصیه ای برای نویسندگان جوان امروز دارید؟ تکیه کلام من، شعار من، حرف همیشگی من در کلاس برای دانشجویانم این است: آن چه بر ناپاوری خواننده غلبه می کند، خود باوری نویسنده است و اعتماد او به خودش که مستلزم رعایت کمال صداقت و صراحت است. اگر بنخواهیم محافظه کارانه عمل کنیم، بی شک اعتماد خواننده را از دست می دهیم.

اصلا کاری نمی کنند. چه اشکالی دارد گاهی شیشه هارا برق ببندازیم، میگو سرخ کنیم و یا بنشینیم و دفترچه تلفن مان را پاکنویس کنیم؟

چه اصراری ست برای جنگیدن با آسیاب های بادی؟ یکنفر به من می گفت «تو از قماش دن کیشوتی». اما من رویایی و خیالیاف نیستم. نمی خواهم با آسیاب های بادی بجنگم. نمی جنگم، زیرا برنده نخواهم شد. تنها چیزی که ما در اختیار داریم فرصت محدودمان است و در این فرصت، نیروی ما باید معطوف مبارزه برای احقاق حقوقمان باشد. این تبری است که به شکست منتهی نخواهد شد، زیرا از جان خود و از آرزوهای خود مایه می گذاریم.

اگر می توانستید نویسندگی را از اول آغاز کنید، آیا تغییری در نحوه زندگی خود می دادید؟

من واقع بین تر و پر تحرک تر از آنم که بتوانم خود را در افکار دور و دراز غرق کنم. البته مواردی در زندگی ام داشته ام که می توانستم به منافع مادی بیشتری فکر کنم و گاه حتی موقعیت هایی برای تجارت و داد و ستد برام پیش آمده است اما در کل شاعران میانه چندانی با این جور فعالیت ها ندارند. البته من هرگز به پول پشت نکرده ام، در عین حال هرگز در پی اندوختن آن هم نیوده ام.

مهم ترین چیز برای من سی سال کار ادبی بی وقفه است. اگر سی سال پیش، از هر کسی راجع به آینده ادبی من می پرسیدید چه بسا می شنیدید که: «بعید است او با این سبک ماندگار شود»

من خوشحالم که سبک نوشتن من، ساده و تاثیر گذار بوده و ماندگار شده است. من در کارم انسجام و یکپارچگی داشته ام و اشعارم را همه جا و برای اقشار مختلف مردم خوانده ام زیرا فکر می کنم اگر نوشته ای صادقانه باشد با همه رابطه برقرار می کند. من حتی نمی دانم این سی سال چه شده و کجا رفته است، اما رد آن ها به صورت کتاب هایی در قفسه های کتاب فروشی ها خود نمایی می کند.

به هر حال اگر کسی نظر مراد مورد گذراندن زندگی از راه نویسندگی بخواند، جواب من این است: بنویس. اگر توانستی چاپ کن. اگر برای آن به تو پول دادند که قهقهه زبیرا تو برای گذران زندگی به آن محتاجی، اما مهم ترین چیز نوشتن است و نیاز داشتن به نوشتن و نه هیچ چیز دیگر.

آدم هایی را می شناسم که می گویند «من می خواهم از راه نویسندگی زندگی کنم» و اگر از آن ها پرسید مشغول نوشتن چه چیزی هستند

شما فعالیت های اجتماعی وسیعی دارید، این تا چه حد خلوت شاعرانه شما را تحدید می کند؟

خوب، من فکر می کنم نوشتن شعر، تا حد زیادی از مسولیت های قلب است. شکی در این ندارم اما در عین حال در حیطه وظایف منزه قرار دارد زیرا وقتی قلب ما مجذوب موضوعی می شود، اگر مغز ما دانسته های لازم را در باره آن موضوع به ما ندهد، نوشته ما بی معنی و سست از آب در می آید. بنابر این فعالیت های اجتماعی نه تنها محدود کننده خلاقیت شاعرانه نیست بلکه گسترنده ابعاد آن است.

من به شدت به مسایل و مشکلات زنان سیاه اهمیت می دهم و برای وارد کردن آن ها به شعر، خود را مقید می دانم در باره همه جنبه های زندگی زنان سیاه مدام در حال مطالعه و تحقیق باشم. پیش از آمدن به این شهر برای شرکت در این کنفرانس که به زنان سیاه اختصاص دارد خیر مرگ زوج عزیزی از اقوامان را شنیدم. با این همه لازم دیدم خودم را به این جا برسانم و البته بسیار غمگینم. من سال های سال برای آن ها هفته ای در بار غذا می پختم و بعضی از دانشجویانم نیز بقیه روزهای هفته به آن ها کمک می کردند.

وقتی خبر مرگشان را شنیدم مشغول آماده کردن غذای آن ها بودم. مرگ همیشه غافلگیر می کند.

وقتی قلم از نوشتن سر باز می زند چه می کنید؟

هر کاری که برام آرامش و شادی بیاورد انجام می دهم. یک کارگاه نویسندگی دارم و از گپ زدن با دوستان و اقوام در آن جا و پذیرایی از آن ها لذت می برم. همه کارهای ساده و کوچک باعث خوشحالی من می شوند و در عین حال برای استحکام شخصیت من لازم اند. من فکر می کنم هر کسی باید هر کاری از دستش بر می آید انجام دهد. مردم اکثرا توقعشان از خودشان بالاست و برای همین دست روی دست می گذارند و

من فکر می کنم هر کسی باید هر کاری از دستش بر می آید انجام دهد. مردم اکثرا توقعشان از خودشان بالاست و برای همین دست روی دست می گذارند و اصلا کاری نمی کنند. چه اشکالی دارد گاهی شیشه هارا برق ببندازیم، میگو سرخ کنیم و یا بنشینیم و دفترچه تلفن مان را پاکنویس کنیم؟

